

همیشه در اکثر گزارش برنامه ها تنها به نوشته شدن ظاهر برنامه توجه میگردد و چیزی که در این میان پنهان میشود حاشیه های آن برنامهست که مطمئنا کسانی که در آن برنامه حضور نداشتند علاقمند به دانستن حواشی آن برنامه نیز هستند . در این نوشتار تا حد امکان حواشی صعود قلم را خواهید خواند .

به نام دوست .

گزارشی مختصر از حواشی صعود سراسری **تعدادی** از وبلاگ نویسان حوزه کوه و کوهنوردی به بام ایران دماوند .

این گزارش در حد ممکن آنچه که بوده را بدون هیچ کم و کاستی برای اطلاع از لحظه به لحظه این صعود در اختیار شما قرار خواهد داد .

با توجه به گفته های مسئولین اجرایی این برنامه ( آنا فراهانی ، حامد حصارى ، حمیدرضا وطن خواه و علی عبداله‌ی مطلق ) ، این صعود از ماه ها قبل برنامه ریزی شده بوده و هر یک گوشه ای از کار را بر عهده داشتند . آنا فراهانی اقدام به درج پست در وبلاگ خود (آناپورنا) و برگزاری نظر سنجی بوسیله کامنتینگ ، ای میل و سیستم نظر خواهی سایت وبگذر . حمیدرضا وطن خواه اقدام به ارسال ای میل و گذاشتن کامنتینگ در وبلاگ های کوهنوردی . علی عبداله‌ی مطلق نیز با در اختیار گذاشتن شماره تلفن همراه خود برای هماهنگی افراد مایل به شرکت در برنامه و حامد حصارى نیز اقدام به هماهنگی های دیگر برنامه . در ابتدا مشاهده می شود که تقریبا افراد مسئول در یک راستا وظایفی را انجام داده اند و وظایف بطور مشخص تعریف شده نبوده . این که این دوستان اقدام به هماهنگی و اجرای برنامه داشته اند جای تشکر دارد اما بنظر نگارنده این نوشتار بهتر بود شرح وظایفی مشخص گردد و در وبلاگ یکی از این افراد وظایف و آمار عملکردشان برای اطلاع درج می شد . پس از برگزاری نظر سنجی و مشخص شدن تاریخ اجرای برنامه ، بوسیله فرشید فاریابی (وبلاگ سرود کوهستان ) با گروه کوهنوردی سایپا مذاکره ای بعمل آمد و گروه کوهنوردی سایپا وسیله رفت و برگشت از تهران به رینه و بلعکس را در اختیار این برنامه گذاشت .

تاریخ شروع برنامه ۸۶/۰۵/۳۱ ساعت ۱۷ روبروی ترمینال غرب و سرپرست برنامه اکبر هاشمی مشخص گردیده بود .

اعضای تیم تقریبا جمع شده و همگی منتظر رسیدن اتوبوس . عبدا... عزیزالهی و عباس جعفری نیز برای بدرقه دوستان تشریف آورده بودند . اتوبوس در حدود ساعت ۱۸:۳۰ در محل قرار حاضر شد و اعضای تیم کوله های خود را در انتهای اتوبوس قرار داده و سوار شدند .

در بین راه سر و صدای زیادی در اتوبوس به گوش میرسید و باعث رنجش راننده اتوبوس گردیده بود . افرادی که در انتهای اتوبوس نشسته بودند هرز چند گاهی با صدای بلند حمیدرضا وطن خواه را صدا میزدند و گاهی نیز فرشید داوودی (!؟) بعد از طی کردن مسیر و رسیدن به امامزاده هاشم قرار بر این شد که توقفی کوتاه در حدود ۱۰ دقیقه داشته باشیم که این توقف در حدود ۳۰ دقیقه طول کشید .

ساعت ۲۳ به رینه رسیدیم و بعد از برداشتن کوله ها از پشت اتوبوس کدورتی بین راننده و جواد رویانی از گروه کوهنوردی سایپا بوجود آمد و ایشان معترض به برنامه ریزی و زمان رسیدنشان به رینه بودند و با عصبانیت تمام و پرگاز به سمت تهران حرکت کردند .

افراد تیم مسافت کوتاهی را طی کرده و جلوی درب خانه مصطفی لاریجانی رسیدیم . ایشان با خوش آمدگویی ما را به درون خانه دعوت نمود و گروه به داخل خانه رفت و تصمیم بر ماندن در حیاط خانه لاریجانی را گرفت بجز چند نفر از دوستان : فرشید فاریابی ، هاشمی ، رویانی که در اتاقی که در اختیار ما بود رفتند . شام مختصری صرف شد سپس وطن خواه مشغول به جمع کردن هزینه یک شب اقامت در منزل لاریجانی (۱۰۰۰ تومان) و کرایه رفت و برگشت نیشان از رینه به گوسفند سرا ( ۶۰۰۰ تومان ) کردند . هنوز اعضای تیم خود را معرفی نکرده بودند و به بهانه خستگی افراد این معرفی به فردا موکول شد . قرار بر این شد که ساعت ۴ صبح برپا زده شود و تیم به سمت گوسفند سرا حرکت نماید .

در این میان بین فاریابی و هاشمی گفتگویی شکل گرفته بود که گوشه ای از این گفتگو بدین شرح است که هاشمی از کارهایی که قبلا بعنوان سرپرستی انجام داده بودند را به فاریابی می گفتند و ادعا نمودند که ۵۰۰۰ نفر را در صعودی به قله دماوند برده اند که آمار رسمی دال بر این دارد که بزرگترین صعود دماوند در گذشته در حدود ۲۰۰۰ نفر سپاهی بوده است که ثبت گردیده است و هاشمی در پاسخ به فاریابی می

گویند که خودشان بر روی قله کارت های صعود این افراد را امضاء نموده است ! اما تاریخ این صعود را بیان نکردند !

لامپ حیاط خاموش گردید اما افراد حاضر با صدای بلند مشغول به خندیدن و صحبت کردن بودند و برق حیاط روشن میگردد که همسر لاریجانی لامپ را خاموش میکردند بنشان اینکه وقت استراحت است . این عمل روشن و خاموش کردن لامپ در حدود ۳ تا ۴ بار انجام گردید .

ساعت ۴ صبح تیم کم کم از خواب بیدار شد و مشغول به جمع کردن کیسه خواب ها و وسایل .

تا حاضر شدن تیم برای سوار شدن در نیسان حدود یک ساعت و نیم طول کشید و تیم به سه قسمت تقسیم شد که تیم اول سوار نیسان و تیم دوم سوار سیمرغ شدند و قرار شد نیسانی که تیم اول را به سمت گوسفند سرا میرد برگردد و تیم سوم را بیاورد .

حرکت بسمت گوسفند سرا شروع شد . و ساعت ۶ به گوسفند سرا رسیدیم . صبحانه ای صرف شد و منتظر آمدن تیم سوم شدیم . اعضای تیم سایپا و چند نفر دیگر از اعضای تیم نسبت به این تاخیری که در گوسفند سرا داشتیم معترض بودند . بالاخره تیم سوم نیز به گوسفند سرا رسید . در این فاصله یک ساعت و نیمه نیز هیچ گونه معرفی ای صورت نگرفت و افراد بصورت انفرادی با یکدیگر آشنا شدند . تیم صعود به جلوداری هاشمی و عقب داری اصغر پاشا شروع به حرکت کرد . بنا به تشخیص سرپرست تیم از یال جنوبی شروع به حرکت نمود نه از پاکوب بخاطر ریتم حرکت و شیب ملایمی که یال جنوبی نسبت به پاکوب جنوبی داشت . سه نفر از اعضای تیم کوله هایشان را به قاطرداران داده بودند بعد از طی مسافتی چند نفر از اعضا با سرپرست برنامه مشکل پیدا کرده و تصمیم به بازگشت میگیرند . در مسیر بین گوسفند سرا تا بارگاه سوم تیم ۳ بار به استراحت پرداخت و در اولین استراحت بود که معرفی ای چند ثانیه ای توسط شرکت کنندگان انجام شد . در بین این استراحت ها اعضای تیم به دو قسمت تقسیم شدند و عده ای مسیر پاکوب را انتخاب کردند . تیم در ساعت ۱۲ ظهر به بارگاه سوم رسید و مشغول به برپایی کمپ شدند که چادرها بطور نامنظم و پخش و پلا زده شده که در ادامه گزارش به آن خواهیم رسید . در حال مستقر شدن بودیم که هاشمی اقدام به خداحافظی کردند و در جواب سوال فرشید فاریابی و من اعلام داشتند که قرارشان این بوده که تنها تا بارگاه همراه تیم باشند که اکنون در گزارش ها می خوانیم که از تهران با ایشان تماس گرفته شده و گفتند مشکلی پیش آمده و دو نفر همراه ایشان نیز با ایشان رفتند . ( فرض که برای آقای هاشمی مشکل شخصی پیش آمده چرا همراهان ایشان که به گفته خودشان بعنوان راهنما بودند نماندند؟! دیگر اینکه وسایل هاشمی اینطور که مشهود بود در حد یک برنامه گلگشت یک روزه بود . ) حرف و حدیث های زیادی درباره این موضوع در بین اعضا شکل گرفت . بهنام عندلیب نیز بخاطر مصدومیتی که در برنامه قیلشان رخ داده بوده از تیم جدا شدند و برگشتند . در اینجا تیم بدون سرپرست شده و برنامه مشخصی درکار نبود . در حدود ساعت ۱۷ برخی از اعضا تصمیم به هم هوا شدن کلاسیک گرفتند و عده ای نیز مشغول به استراحت . در حدود ساعت ۲۰ بود که قرار شد جلسه ای بین افراد مسئول برگزاری این صعود و چند نفر از اعضا از جمله فاریابی برگزار و تصمیم گیری درباره برنامه شود . در ساعت ۲۱:۳۰ آنا فراهانی به جمع تیم اضافه شدند . جلسه در چادری با حضور فراهانی و کشمیری ، حصارى ، مطلق ، وطن خواه ، فاریابی و عظیمی و من شکل گرفت و در این جلسه قرار بر این شد که افرادی که برای صعود کوله های حمله شان را بسته و مشغول استراحت هستند به سرپرستی آنا فراهانی صعود نمایند ، فرشید فاریابی برگردد و بقیه دوستان که تصمیم به صعود ندارند در بارگاه تا بازگشت دوستان بمانند . مشکلی که در اینجا مشاهده گردید این بود که هاشمی به اتوبوس گفته بوده اند که برای ساعت ۶ یا ۷ بعد از ظهر به پلور بیایند و برنامه ریزی باید طوری انجام میگرفت که در ساعت مشخص شده تیم به قرارگاه پلور برسد . نکته جالب این جلسه در اینجا بود که فاریابی داشت درباره فرهنگ کوهنویسی صحبت می کردند که یکی از اعضا در بیرون چادر با صدای بلند گفتند : **نفس کش !!!** ( " وقتی تیم در حال صعود بود تیم های دیگه از ما می پرسیدن که از کدام گروهین یا از کدام دانشگاه که ما در جواب می گفتیم این صعود سراسری ویلاگ نویسان هست ، صعود قلم !!! ) بعد از گفتن این کلمه ایشان اصرار داشتند که وارد چادر بشوند و در جواب فاریابی که می پرسید اسمتون ؟ شما کی هستید ؟ پاسخی نمی دادند .

جلسه به اتمام رسید و فرشید فاریابی و من چادر را ترک کردیم . بعد از چند دقیقه وطن خواه به عظیمی میگویند که ما صحبت خصوصی داریم و شما از چادر برید بیرون که نوید عظیمی با دلخوری چادر را ترک می کند .

در اینجا متمرکز نبودن چادر ها باعث میشود تا فراهانی با مشکل فراوان اعضا را پیدا کرده و درباره صعود نظر خواهی کند . در حدود ساعت ۲ بامداد فراهانی پس از تلاش برای پیدا کردن افراد در میان چادر ها و

پرس و جو تصمیم به کنسل شدن صعود می گیرند . با این حال در ساعت مقرر مرتضی صالحی به سمت چادر حصاری میرود و می پرسد " مگه قرار نیست صعود کنیم ؟ ! "

افرادی با اطلاع از جمله صالحی که تا ابشار یخی صعود می کند و عده ی کمی بدون اطلاع ارتفاع گرفته بودند.

در حدود ساعت ۸ صبح بود که تیم کم کم در بارگاه سوم جمع شد و در حدود ساعت ۱۰ صبح تیمی از باشگاه دماوند که عازم قله بود با حضور کاظم فریدیان ، لیلیا اسفندیاری ، مزگان خلیلی و ... به بارگاه سوم رسید . اعضا چند عکس یادگاری با ایشان گرفتند و قرار شد که جلسه ای کوتاه با حضور فریدیان برگزار شود . بعد از نشستن اعضا وبلاگ نویس این برنامه فراهانی شروع به صحبت کردند و عذر خواهی کردند که چرا دیر آمدند و ... که فرشید فاریابی صحبت های ایشان را قطع کرد و گفت ما اینجا نشستیم که از کوهنویسی ، وبلاگ نویسی صحبت کنیم و نظر کاظم فریدیان رو در این باره جویا شویم نه اینکه بحث درباره مشکلات و مسائل این برنامه رو داشته باشیم . فریدیان صحبت هایی را کردند و بعد از ایشان آقای وطن خواه نیز صحبت نمودند .

بعد از شنیدن دیدگاه های کاظم فریدیان و گرفتن چند عکس دیگر همراه با پارچه نوشته این برنامه تیم در ساعت ۱۱:۳۰ آرام آرام به سمت گوسفند سرا حرکت نمود که جلودار حامد منصوری بود . هنگام بازگشت تیم به دو قسمت تقسیم شده بود که فاصله زیادی بین دو تیم ایجاد شده بود و درست در وسط تیم که شکستی ایجاد شده بود پروین ابراهیمی ، مطلق و دختری که همراهشان بودند قرار داشتند که در یکی از زمان های استراحت فراهانی آن دو خانم را به جلوی تیم منتقل نمودند تا فاصله تیم بهتر از قبل شود که بعد از طی مسافتی همراه آقای مطلق از تیم جدا شده و به سمت چند کوهنورد دیگر رفتند و با آنها به ادامه مسیر پرداختند . بعد از حدود ۲ ساعت تیم به گوسفند سرا رسید و بوسیله ۲ نیشان به سمت قرارگاه پلور حرکت کردیم . با هماهنگی ای که انجام شد قرار شد که اتوبوس در حدود ساعت ۱ تا ۲ بعد از ظهر به پلور بیاید . به قرارگاه پلور رسیدیم و بعضی از افراد تیم مشغول به تعویض لباس و خوردن غذا شدند . اتوبوس در حدود ساعت ۱:۳۰ رسید و در اینجا بحث سر اینکه نشستنی باشد یا خیر قوت گرفت . جالب اینجا بود که وقت برای نشست ظاهرا نبود اما همه برای خوردن هندوانه هایی که تدارک دیده شده بود وقت داشتند !

بعد از خوردن هندوانه ها و موافقت نکردن مسئول قرارگاه مبنی بر استفاده از سالن قرارگاه برای برگزاری نشست تیم در محوطه بیرونی قرارگاه تشکیل جلسه داد . در ابتدا وطن خواه شروع به صحبت نمودند و در این هنگام با تذکر عده ای از افراد حاضر آنها فراهانی که در جمع حضور نداشت نیز به جمع پیوست . بعد از صحبت های ایشان مطلق نیز شروع به سخنرانی کرد و گفت که ما هنوز ادبیات نقد را نمی شناسیم و بجای نقد شانتاز شخصیتی می کنیم که در بین صحبت های ایشان بشیر گنجی نیز چند سوال مطرح نمود و سپس مطلق صحبتشان را ادامه دادند و گفتند که ما اینجا جمع شدیم که یک گروه مدیریتی انتخاب کنیم برای برنامه های بعدی که اینبار تصمیم به حرف زدن نمودم و با عذرخواهی گفتم که مطلبی را میگیرم و آنرا بسط به کوهنوردی میدهم " شما تو ایران اول گوشی موبایل وارد می کنید بعد یادتون میوفته که این گوشی موبایل آنتن میخواد ؟ شما ۳ تا برنامه اجرا کردین تازه میخواهین یک گروه مشخص کنید ؟ " که مطلق در پاسخ گفتند آموزگار نقد بعد از برنامهست و بالا فاصله روایانی گفت آقا اول دیکته را می نویسند بعد تصحیحش می کنن . بعد از این گفتگوها فاریابی نیز صحبت کردند که در آخر این نتیجه گرفته شد که نظرات بوسیله پست ها و کامنت ها اعلام گردد و سوالات مطرح شده توسط بشیرگنجی و من بی پاسخ ماند . تیم سوار اتوبوس شد و راهی برگشت به تهران . در راه برگشت گروه مدیریتی تیم در جلوی اتوبوس ایستاده و حصاری به نمایندگی از دیگر اعضا صحبت نمودند و تشکر و قدردانی از حضور دوستان کردند و سپس به وبلاگ نویسان لوح یاد بودی تقدیم شد و با تشویق افراد همراه بود . بعد از این برنامه ها اتوبوس به تهران رسید و اعضای تیم کم کم در قسمت هایی از مسیر پیاده شدند .

این گزارش مختصری از حواشی این برنامه بود .

برنامه ای که از چندین ماه قبل برنامه ریزی شده بود . ناهماهنگی مدیریتی ، بی مطالعه بودن برگزاری این برنامه ، تاخیر های مداوم در گوشه گوشه این برنامه و مردن وقت های مفید ، همدل نبودن ، همگام نبودن ، هم نفس نبودن ، رعایت نکردن ادب و نگه نداشتن حرمت ، بی نظمی در زدن کمپ ، دیر رسیدن سرپرست اصلی برنامه ، برنامه سوم و هنوز بکار بردن واژه دیدار و آشنایی ، نبود هدف از اجرای این برنامه و ..... شما چه نظری دارید ؟

علت اینکه تو این برنامه شرکت کردم نیز این بود که می خواستم بدونم که این همه انتقاد از این برنامه ها به لحاظ مدیریتی درست بوده یا نه که قضاوت رو میذارم به عهده خودتون . اما این برنامه اگر هیچ چیزی هم نداشته برای من یک نکته مثبتی وجود داشت اونم آشنایی با کسانی که تا به امروز تنها نوشته هاشون رو می خوندم . برای دست اندر کاران این برنامه آروزی موفقیت روزافزون در برنامه های بعدیشون رو دارم .

پایان .